روزنه

اسلام‌گرایان و جنبش‌های عربی

■ وقتی از نجیب محفوظ، نویسنده نامدار مصری و برنده جایزه نوبل ادبیات، پیش از مرگش پرسیده شد درباره آینده مصر چه فکر می‌کند، پاسخ داد: به نظر می‌رسد مصر می‌خواهد حکومت اخوان‌المسلمین را تجربه کند. این گروه در سال ۲۰۰۵ بود که راهش را از «استفتاء درباره ریاست جمهوری» به «انتخاب رییس جمهور» تغییر داد و همین مساله تحرکات جدیدی را به وجود آورد که در سیاست مصر قابل توجه بود. آن زمان دولت آمریکایی جورج بوش نیز بر کشورهای عربی فشار می‌آورد تا اصلاحات سیاسی را در پیش گیرند و به بخش بزرگی از نیروهای اپوزیسیون خود اجازه فعالیت دهند که اخوان‌المسلمین مصر نیز جزو همین گروه به حساب می‌آمد. فعالیت اخوان‌المسلمین در آن زمان همچنان به لحاظ قانونی ممنوع بود و اعضایش تحت تعقیب قرار داشتند. نیروهای موسوم به سلفی‌ها نیز در صحنه حضوری نداشتند. این جریان از عمل سیاسی منصرف‌شده بوده و بیشتر به دعوت‌های دینی می‌پرداخت. از این رو با وجود طیف‌های گوناگونی که اسلام‌گرایان داشتند به نظر می‌رسید در کل در حاشیه قرار گرفته‌اند. البته تقدیر به نجیب محفوظ اجازه نداد که آینده سیاسی مصر را ببیند و مشاهده کند که چگونه قدرت سلفی‌ها به اخوانی‌ها افزوده شد و در صحنه سیاسی چنان قدرتی پیدا کردند که تقریبا می‌رود تا این باور تثبیت شود که گویی مصری‌ها مایل هستند حکومت آنان را تجربه کنند، هرچند این برداشت هنوز چندان قطعی نیست. به هرحال صرف نظر از پیشگویی نجیب محفوظ، این پرسش بحث‌برانگیز خواهد بود که آینده اسلام‌گرایان این کشور چه خواهد شد. هرچند این مساله محدود به مصر نیست، زیرا هنگامی که انقلابیون طرابلس را فتح کنند آنجا نیز این پرسش مطرح می‌شود که نقش اسلام‌گرایان در آینده لیبی چگونه خواهد بود؟ در لیبی نیز «اخوان‌المسلمین» تا سال ۱۹۷۳ تشکلی غیرعلنی داشت و سرانجام قذافی آنها را مورد حمله قرار داد. به این ترتیب فعالیت آنها زیرزمینی شد و بخشی از این گروه نیز به خارج منتقل گردید. همچنین گروه «جماعت مبارز اسلامی» زمانی دست به خشونت برد و بعدها برخی از آنها در این استراتژی تجدید نظر کردند. این روزها با ظاهر شدن عبدالحکیم بالحاج یکی از رهبران این گروه در طرابلس و حضور گسترده اسلام‌گرایان در صحنه سیاسی لیبی این پرسش به گونه دیگری مطرح شد. کما اینکه نقش آینده اسلام‌گرایان در تونس نیز به خصوص پس از بازگشت جنبش «النهضه» به رهبری راشد الغنوشی مطرح است. بماند که نگرانی از نقش اسلام‌گرایان در تونس تقریبا کمتر از جاهای دیگر است. اما به هرحال نقش اسلام‌گرایان در رویارویی مسلحانه علیه رژیم قذافی و حضور پرحجم سلفی‌ها در مصر هر دو از جمله اتفاقاتی هستند که قابل توجه خواهند بود. علی عبدالله‌صالح در یمن نیز سعی کرد نقش اسلام‌گرایان از جمله «اخوان‌المسلمین» یا حزب «الاصلاح» و فرماندهان نظامی نزدیک به آنها مانند سرلشکر محسن الاحمر را برجسته کند اما در این راه به نتیجه‌ای نرسید. وی ترسید زیاده‌روی در نقش اسلام‌گرایان ممکن است به نتیجه‌ای معکوس منجر شود و مردمی را که به سنت‌های مذهبی پایبند هستند تحت تاثیر قرار دهد و در نهایت این گفتمان به ضرر او تمام شود. به نظر می‌رسد استفاده بیش از حد از قدرت تحریک‌کننده اصولگرایان، چهره‌ای اغراق‌آمیز از آنها ترسیم می‌کند و این تعبیرهای غیر دقیق می‌تواند این طور وانمود کند که اسلام‌گرایان در کشورهای عربی آلترناتیو آینده دولت‌ها در این منطقه خواهند بود. درست است که دست یافتن اسلام‌گرایان به قدرت در برخی از کشورهای عربی، امر بعیدی نیست و حتی می‌توان آن را یک احتمال جدی تلقی کرد اما اگر این اتفاق در یک یا دو کشور رخ دهد در چارچوب یک ائتلاف وسیع‌تر در تمام منطقه خواهد بود و نمی‌تواند همه معادلات را دگرگون کرده برای مثال چنانچه بعضی می‌گویند یک «خاورمیانه اسلامی» را به وجود آورد، زیرا اخوان‌المسلمین در مصر یا جنبش النهضه در تونس بارها گفته‌اند که در پی کسب قدرت نیستند یا نمی‌خواهند اکثریت پارلمان‌های آینده را تصاحب کنند. کما اینکه سلفی‌ها هم به رغم همه نگرانی‌هایی که درباره آنها مطرح می‌شود، یک تشکل واحد و منسجم نیستند و هماهنگی بین تمام نیروهای آنان دشوار خواهد بود. از آن گذشته در بین این گروه‌ها تنوع زیادی در حد فاصل بین افراط‌گرایی و اعتدال وجود دارد. از سوی دیگر باید گفت هرچه دایره مشارکت سیاسی در کشورهای مصر و تونس افزایش یابد این احتمال بیشتر قوت می‌گیرد که پارلمان آینده نیز متنوع باشد و از تمام گروه‌های اجتماعی و سیاسی در کشور نمایندگی داشته باشد. حتی ممکن است با تحقق این امر وزن اسلام‌گرایان در این دو کشور کاهش یابد، زیرا تاکنون تکیه اصلی آنان بر یک مرحله گذار و انتقال به یک شرایط دموکراتیک بوده است. همچنین محبوبیت این گونه گروه‌ها تا حدودی زاییده مبارزه با نظام‌هایی بوده است که درگذشته و به صورت دیکتاتوری کشور را اداره می‌کردند اما این شرایط دیگر تغییر کرده است. حتی به اعتقاد برخی ورود گروه‌های اسلام‌گرا به روند دموکراتیک می‌تواند منشاء شکاف‌ها و تقسیم‌بندی‌های جدیدی در بین آنان شود. یعنی در مجموع نگرش‌های مطلق‌گرایانه آنها را تعدیل کرده و به مرور مجبور به پذیرش بازی در فعل و انفعالات سیاسی کند. کنش‌هایی که در آینده همین گروه‌ها مجبور به مشارکت در آن هستند و آنان نیز ناچار خواهند شد دست به ائتلاف‌ها و تعاملات سیاسی جدید بزنند که در نهایت موجب تعدیل دیدگاه‌های آنها خواهد شد.

منبع: الاهرام

استقلال یک جانبه فلسطین آری یا نه؟

تقابل حماس با عباس

دکتر خالد قدومی*

عکس: آیدین رهبر، شرق

۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ مجمع عمومی سازمان ملل متحد قطعنامه شماره ۱۸۱ خود را صادر کرد که بعدها با نام قطعنامه تقسیم فلسطین مشهور شد و مبتنی بر شکل‌گیری «اسراییل» در بیش از ۵۴درصد از خاک فلسطین و ایجاد کشوری برای فلسطینیان در ۴۵درصد از اراضی این سرزمین و اعلام شهر قدس به‌عنوان منطقه‌ای بین‌المللی بود. کشورهای بزرگ که اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده و فرانسه نیز در جمع آنها بودند، به قطعنامه ۱۸۱رای مثبت دادند. انگلستان (که قیمومیت فلسطین را در آن زمان برعهده داشت) به قطعنامه مذکور رای ممتنع داد و تمامی کشورهای عربی و اسلامی که در آن زمان عضو سازمان ملل بودند، بدون استثنا به این قطعنامه رای مخالف دادند و آن را عامل تضییع حقوق مشروع ملت فلسطین دانستند.

صهیونیست‌ها توجهی به این قطعنامه ـ که به هیچ‌وجه مورد پذیرش عرب‌ها و مسلمانان نبود ـ نکرده و در شب ۱۵می ۱۹۴۸ حمله گسترده‌ای را برای حذف بیش از ۶۰۰ روستای فلسطینی از روی نقشه آغاز کرده و صدها هزارنفر از فلسطینیان را آواره کردند و بیش از ۷۸درصد از اراضی فلسطین را به اشغال خود درآوردند تا در روز بعد از این جنایت، خبر تشکیل رژیم غاصب خویش را در فلسطین اعلام کنند؛ ولی واکنش جامعه بین‌الملل و در راس آنها سازمان ملل چه بود؟ سازمان ملل در تاریخ ۱۱می ۱۹۴۹ عضویت این رژیم جنایتکار را به‌عنوان عضو دایم خویش پذیرفت، ولی در مقابل فلسطینی‌ها نتوانستند از این عضویت بهره‌مند شوند.

پس از ماجرای مذکور و به طور مشخص در نوامبر ۱۹۷۵، مجمع عمومی سازمان ملل قطعنامه شماره ۳۳۷۶ خود را درخصوص تشکیل کمیته‌ای جهت احقاق حقوق به اصطلاح «غیرقابل تغییر و چشم‌پوشی» ملت فلسطین صادر کرد و این حق همان حق تعیین سرنوشت ـ بدون دخالت بیگانگان ـ و برخورداری از استقلال ملی و نیز بازگشت پناهندگان به اماکنی بود که از آنجا بیرون رانده شده بودند.

با توجه به آنچه گفته شد و مقایسه آن با آنچه ملت فلسطین در عمل به دست آورده است، می‌توان به شکست آشکار این نهاد بین‌المللی حکم داد چرا که در برخورد با این ملت قهرمان جانب عدالت و انصاف را نگرفته و در بازپس‌گیری حقوق مشروع این ملت که مورد قبول جامعه بین‌المللی نیز هستند، ناتوان بوده است و قطعنامه‌های این سازمان فاقد پشتوانه اجرایی و ساز و کار مشخص برای تضمین تحقق و اجرایی شدن این قطعنامه‌هاست.

این روزها، فکر و ذکر بسیاری از خبرنگاران و اصحاب مطبوعات معطوف به مساله مراجعه به سازمان ملل متحد در ماه سپتامبر است که بر اساس آن، قرار است طرف مذاکره‌کننده فلسطینی طرحی را برای به رسمیت شناخته‌شدن کشور فلسطین و عضویت آن در سازمان ملل ارایه دهد. من اینجا صرفا یک سری اطلاعات را به خوانندگان محترم ارایه می‌دهم و نتیجه‌گیری درباره درستی یا نادرستی این اقدام را به خود آنها واگذار می‌کنم. در آغاز باید بگویم که برای ما فلسطینی‌ها مهم است که مرزی میان خواسته‌ها و بایسته‌ها و آنچه که امکان تحقق آن وجود دارد، ترسیم کنیم و در واقع «معادله واقعیت» را ارایه دهیم که در شرایط کنونی ناشی از شکاف داخلی و تعویق اجرای آشتی ملی، حل آن چندان هم آسان به نظر نمی‌رسد، اما این منطقی است که در مقابل خوانندگان محترم به این مساله اعتراف کنم که در برنامه‌ها و طرح‌های ملی من به‌عنوان یک فلسطینی طرفدار مقاومت و یک فرد تحت اشغال رژیم صهیونیستی و اولویت‌های مرحله کنونی ما در عرصه ملی و به ویژه در سایه مقاومت و پایداری ملت‌های عربی در کشورهای همسایه فلسطین، به هیچ‌وجه مساله‌ای به نام به رسمیت شناختن کشور فلسطین در مرزهای نامشخص و با سرنوشت نامشخص برای شهروندان و آوارگان در اولویت قرار ندارد و به عبارت دیگر ما فلسطینیان در سایه محاصره ظالمانه رژیم صهیونیستی علیه باریکه غزه و اقدام عمدی برخی فلسطینیان در تعویق آشتی ملی و ساماندهی به اوضاع داخلی، مراجعه به یک سازمان بین‌المللی ناکارآمد و بی‌تاثیر را به‌عنوان اولویت خود قرار نخواهیم داد. این سازمان تاکنون نتوانسته است دولت آمریکا را متقاعد کند که در مقابل رای‌گیری درباره هرگونه محکومیت ـ هر چند دیپلماتیک ـ علیه جنایت رژیم صهیونیستی علیه بشریت و ملت فلسطین از حق وتو استفاده نکند و این در حالی است که واشنگتن حتی در مواردی پا را از این مرحله فراتر گذاشته و به اشغالگری رژیم صهیونیستی مشروعیت بخشیده و بر عمق روابط استراتژیک خود با دولت عبری تاکید می‌کند.

تشکیل کشور فلسطین در اکتبر سال ۱۹۴۸ اعلان و در سال ۱۹۸۸ درباره آن رای‌گیری شد و بیش از ۱۲۴ کشور، عضویت آن در سازمان ملل متحد را به رسمیت شناختند، اما نتوانست به عضویت این سازمان درآید و صهیونیست‌ها و دولت عبری را وادار به عقب‌نشینی به پشت مرزهای ۴ ژوئن سال ۱۹۶۴ بکند. شاید برخی بگویند که امروزه اوضاع فرق کرده است، اما باید توجه کرد که ما امروز فرصت تحقق وحدت ملی را پیش روی خود داریم و نه به رسمیت شناخته شدن کشور خیالی فلسطین از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد. آنچه که امروز ما می‌توانیم انجام دهیم، این است که در سایه «بهار عربی» به مقاومت تکیه کرده و از سر میز مذاکرات خفت بار سازش با رژیم صهیونیستی عقب‌نشینی کنیم. کاری که می‌توانیم بکنیم این است که طرح صلح عربی را پس بگیریم و تهدید کنیم که تمامی توافقنامه‌های صلح با طرف صهیونیستی را لغو می‌کنیم. اینها کارهایی است که فرصت انجامش را داریم، اما متاسفانه طرف مذاکره‌کننده فلسطینی بر تکیه به رویاهای خود در زمینه اعتراف آمریکا به حقوق فلسطینیان اصرار دارد.

هرچند که تاکنون مشخص نیست که طرف مذاکره‌کننده فلسطینی کجا می‌خواهد مراجعه کند شورای امنیت یا مجمع عمومی سازمان ملل؟ آیا می‌خواهد کشور فلسطین به رسمیت شناخته شود یا این کشور به عضویت دایم یا به‌عنوان عضو ناظر درآید؟ اظهارات ضد و نقیضی از سوی مقامات تشکیلات خودگردان فلسطین درباره برنامه این تشکیلات برای ۲۰سپتامبر شنیده می‌شود. با این وجود، من بهترین حالت را درنظر می‌گیرم ـ هرچند تحقق آن غیرممکن است ـ که بر اساس آن فلسطینیان به شورای امنیت مراجعه می‌کنند و آمریکا هم از حق وتو استفاده نمی‌کند و کشور فلسطین به رسمیت شناخته می‌شود. حال این سوال مطرح می‌شود که این کشور کاغذی فردای آن روز (به رسمیت شناخته شدن) چه کار می‌خواهد بکند و چه روند سیاسی را در پیش می‌گیرد؟!

برآورد من این است که بنیامین نتانیاهو نخست‌وزیر دولت عبری فردای آن روز اعلام خواهد کرد که این اقدام با طرف صهیونیستی هماهنگ نشده است و در نتیجه این اقدامات را در قبال آن اتخاذ خواهد کرد:

اول: پس از به رسمیت شناخته شدن کشور فلسطین، نتانیاهو و دولت عبری از پذیرش تمامی مسوولیت‌های ناشی از اشغالگری در مناطق کرانه باختری طفره خواهند رفت و در نتیجه، تشکیلات خودگردان نمی‌تواند درخواست تحویل اموال مالیاتی را مطرح کند و علاوه بر این، تل‌آویو به هیچ یک از مسوولیت‌های خود برای خدمت‌رسانی به ملت فلسطین نیز پایبند نخواهد بود.

دوم: منازعه عربی ـ اسراییلی به منازعه‌ای میان دو کشور همسایه تبدیل خواهد شد و دلیلی برای اعطای صبغه بین‌المللی به این مساله وجود نخواهد داشت و به هیچ طرف یا نهاد بین‌المللی اجازه دخالت در امور مربوط به دو کشور همجوار داده نخواهد شد.

سوم: فلسطینیان حق مطالبه سرزمین تاریخی فلسطین را نخواهند داشت و به آنها اجازه مذاکره درباره ۷۸درصد از سرزمین خود که در سال ۱۹۴۸ میلادی اشغال شده‌اند، داده نخواهد شد و قطعنامه ۱۸۱ نیز که قبلا به آن اشاره شد، بی‌اعتبار خواهد شد.

چهارم: فلسطینیان مجبور خواهند بود اراضی باقیمانده در کرانه باختری را قبول کنند و این اراضی به شرح ذیل است:

ـ جداسازی اراضی مناطق سه‌گانه متعلق به شهرک‌های اصلی صهیونیستی در غور اردن، قدس و کرانه باختری که در کل ۴۰درصد از اراضی کرانه باختری را شامل می‌شود.

ـ جداسازی اراضی واقع در مسیر دیوار حایل که ۱۷درصد از اراضی کرانه باختری را شامل می‌شود.

ـ ۶۰درصد اراضی کرانه باختری که در توافقنامه اسلو از آنها با نام «منطقه ج» یاد می‌شود و شهرک‌های اصلی صهیونیست نشین نیز در داخل آن واقع شده‌اند، در سمت رژیم صهیونیستی باقی خواهد ماند و بر اساس همین توافقنامه، منطقه «ب» که ۲۰درصد از اراضی کرانه باختری را دربرمی‌گیرد، منطقه مشترک میان دو طرف خواهد بود.

ـ مناطق باقیمانده عبارت از مناطق جدا افتاده فاقد ارتباط جغرافیایی با یکدیگر خواهند بود، اما با این وجود، رژیم صهیونیستی از آنها چشم پوشی نخواهد کرد و تنها به فلسطینیان اجازه اداره امور ساکنان این مناطق را خواهد داد. آیا طرف فلسطینی به خطر و در عین حال، سستی چنین اقدامی در وضعیت کنونی و در سایه سوالاتی که قبلا مطرح شد، آگاه است یا اینکه واقعا از مذاکره با طرف صهیونیستی ناامید شده و می‌خواهد تمامی برگ‌های برنده خود را دور بیندازد و از حق خود در مقاومت چشم‌پوشی کرده و آن را اقدامی غیرمشروع معرفی کند. شاید هم نمی‌تواند به سوالات افکار عمومی فلسطین از طریق برنامه سیاسی شکست خورده خود پاسخ دهد و قدرت قرار گرفتن در کنار دیگر اقشار ملت فلسطین و اجرای آشتی ملی و ساماندهی اوضاع داخلی بر اساس حقوق مشروع فلسطینیان را ندارد و از همین رو، مانور رسانه‌ای به راه انداخته است که هیچ دستاورد عملی برای ملت فلسطین و حقوق آن به همراه ندارد، بلکه می‌تواند منجر به عقب‌نشینی سیاسی و بر بادرفتن مساله اساسی شود.

پس از تلاش‌های اخیر هیلاری کلینتون وزیر خارجه آمریکا برای متقاعد کردن طرف فلسطینی و صهیونیستی به منظور بازگشت بر سر میز مذاکرات سازش، باراک اوباما رییس‌جمهور پیشنهاد داد که طرف فلسطینی به منظور بررسی مساله به رسمیت شناخته‌شدن کشور فلسطین به مجمع عمومی سازمان ملل برود و نه اینکه این مساله به رای گذاشته شود. حال ما چه انتظاری از طرف مذاکره‌کننده فلسطینی داریم؟!

من چندان نسبت به اقدامات طرف مذاکره‌کننده فلسطینی خوشبین نیستم؛ به ویژه که اقدام سیاسی آن فاقد پشتوانه ملی است و نقش مرجعیت‌های ملی در آن نادیده انگاشته شده و مستلزمات این مساله در داخل تحقق پیدا نکرده است؛ به خصوص که انگیزه این مانور سیاسی صددرصد خالص نیست؛ بنابراین، من بعید می‌دانم که طرف مذاکره‌کننده فلسطینی بخواهد این تصمیم خود را با هرگونه طرح دیپلماتیک دیگری جایگزین کند و عطای مراجعه به سازمان ملل را به لقایش ببخشد

معادله سه‌گانه حق و عدالت و قدرت ابزاری است که می‌تواند خواسته‌های ما فلسطینیان را تحقق ببخشد و نباید به جای آنها به مثلث گدایی و مشروعیت بین‌المللی و غیرقانونی خواندن مقاومت متوسل شویم.

***نماینده جنبش مقاومت اسلامی «حماس» در تهران**

> **برای من به‌عنوان یک فلسطینی طرفدار مقاومت و یک فرد تحت اشغال رژیم صهیونیستی به هیچ‌وجه مساله‌ای به نام به رسمیت شناختن کشور فلسطین در مرزهای نامشخص و با سرنوشت نامشخص برای شهروندان و آوارگان در اولویت قرار ندارد**

گزارش

همدستی یک شرکت بریتانیایی با سازمان جاسوسی مبارک

■ یک شرکت بریتانیایی پیشنهاد فروش نرم‌افزار مخصوص رهگیری و شناسایی فعالان سیاسی در اینترنت را به حکومت حسنی مبارک، رییس‌جمهوری پیشین مصر، داده بود. اسناد به دست آمده در مقر دستگاه امنیتی مصر نشان می‌دهد مقام‌های حکومت مبارک در اواخر سال پیش، از این نرم‌افزار برای یک دوره آزمایشی پنج‌ماهه استفاده کرده بودند. اما شرکت بریتانیایی «گاما اینترنشنال» ارایه نرم‌افزار «فین فیشر» به مصر را تکذیب می‌کند. این نرم‌افزار رایانه‌ها را آلوده به ویروسی می‌کرده که تماس‌های صوتی و ای‌میل‌های کاربران را در دسترس ماموران امنیتی مصر می‌گذاشته است. گفته می‌شود بسیاری از سرویس‌های امنیتی و اطلاعاتی جهان از این نرم‌افزار برای دسترسی به رایانه‌های کاربران استفاده می‌کنند. شرکت «گاما اینترنشنال» نرم‌افزار خود را تنها «سیستم امنیتی در دنیا» معرفی کرده که می‌تواند تماس‌های صوتی با اسکایپ را در اینترنت شنود کند. یک سند دیگر که به دست یک شبکه تلویزیونی آلمانی افتاده، ظاهرا هویت اولین قربانیان این نرم‌افزار را فاش می‌کند. این سند توضیح می‌دهد که چطور ماموران امنیتی مصر در خلال دوره آزمایشی این نرم‌افزار توانستند به تماس‌های اسکایپ کاربران نفوذ و آن را ضبط کنند. این اسناد نشان می‌دهد دستگاه امنیتی مصر، این نرم‌افزار را «برای نفوذ به شبکه‌های هات‌میل، یاهو و جی‌میل» کارآمد ارزیابی کرده است. بنا بر اعلام اداره نوآوری و مهارت‌های تجاری بریتانیا، نرم‌افزار «فین فیشر» نیازی به کسب مجوز صادرات نداشته زیرا از رمزگذاری استفاده نمی‌کند. در ماه‌های اخیر گزارش‌هایی درباره نقش شرکت‌های غربی در سرکوب معترضان دموکراسی‌خواه در خاورمیانه منتشر شده است. مثلا گفته شده است که شرکت‌هایی از فرانسه و آفریقای جنوبی به حکومت معمر قذافی کمک کردند تا تماس‌های تلفنی و اینترنتی مردم را شنود کند. این‌گونه شرکت‌ها استدلال می‌کنند که مرز باریکی میان استفاده از فناوری برای حفظ نظم و امنیت و سرکوب مخالفان داخلی وجود دارد. در بحرین نیز، عبدالغنی الخنجر، فعال حقوق‌بشر می‌گوید که تنها پس از دستگیری‌اش از میزان تجسس نیروهای امنیتی کشورش علیه معترضان آگاه شده است. او می‌گوید: «برایم عجیب بود که ماموران بعضی از پیامک‌های موبایلم را نشانم دادند و درباره تماس‌های تلفنی‌ام حرف می‌زدند. این سوءاستفاده از فناوری است.»

منبع: بی.بی.سی